

روش‌های سنجش آماری خطر جرم

محمد آشوری*

استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حسن قاسمی مقدم

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشکده علوم انسانی دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۹/۷)

چکیده

اگرچه نخستین روش در سنجش آماری خطر جرم، روش ایستاست که در آن صرفاً به محاسبات آماری عوامل خطر ایستا و پیشینه‌ای مانند سابقه محکومیت کیفری بزهکار توجه می‌شود. با وجود این، توجه نداشتن به عوامل پویا و متغیری مانند اعتیاد کنونی بزهکار به مواد مخدر موجب ناتوانی این روش در سنجش دقیق خطر جرم گردیده است. به همین دلیل به تدریج روش‌های دیگری نظیر سنجش آماری پویا و سنجش ترکیبی آماری/بالینی ابداع گردیده است که در راستای افزایش دقت در سنجش‌ها به عواملی نظیر «نیاز جرم‌زا» و میزان «تأثیرپذیری» بزهکاران از برنامه‌های اصلاحی-درمانی توجه می‌شود. نیازهای جرم‌زا تعبیر دیگری برای عوامل خطر پویایی‌اند که در وضعیت کنونی فرد مؤثرند و برطرف نمودن آن‌ها می‌تواند موجب کاهش خطر جرم از طریق اصلاح و درمان بزهکاران گردد. مطالعه آخرین تحولات سنجش آماری خطر جرم نشان می‌دهد که نه تنها این رویکرد مخالفی با اندیشه بازپروری ندارد، بلکه با تأکید بر سه اصل خطر، نیاز و تأثیرپذیری، زمینه مناسبی را برای شکل‌گیری یک بازپروری هدفمند فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی

تأثیرپذیری، خطر جرم، سنجش آماری، سنجش بالینی، عوامل خطر، نیاز جرم‌زا.

مقدمه

خطر جرم را می‌توان حاصل ضرب احتمال وقوع آن در میزان شدت و آسیب آن دانست. از این نظر فردی را می‌توان دارای خطر جرم دانست که احتمال وارد کردن آسیب به جامعه از سوی او وجود داشته باشد. در خصوص خطر جرم حداقل دو نگرش کلی وجود دارد؛ نگرش مقوله‌ای و نگرش علمی. منظور از نگرش مقوله‌ای به خطر جرم، نگرشی است که مبتنی بر درک‌های غیرعلمی (عرفی، ذهنی و فلسفی) از ویژگی‌های انسانی و علائم نشان‌دهنده خطر است. از این دیدگاه می‌توان انسان‌ها را در قالب مقوله‌هایی مانند ارادل، اوباش، قاقچاقچی و بدذات دسته‌بندی نمود و آنان را افرادی خطرناک دانست (Brown, 2000,98). در مقابل این نگرش، نگرش دیگری با نام نگرش علمی وجود دارد که خطر جرم را از طریق مطالعه رفتار فردی، قابل پیش‌بینی می‌داند.

نگرش علمی به خطر جرم موجب پیدایش روش‌های علمی در سنجش خطر جرم گردیده است. با دقت در روش‌های علمی سنجش خطر جرم، می‌توان آن‌ها را شامل دو شیوه کلی «بالینی» و «آماري» دانست. سنجش بالینی به تشخیص کیفی و غیرساختارمند آسیب‌های روان‌شناختی، روان‌پزشکی و اجتماعی بزهکار می‌پردازد. این روش از دهه ۱۹۵۰ میلادی رواج یافته است. در این روش، متخصصان بالینی برای به‌دست آوردن اطلاعات ناظر بر عوامل اجتماعی، محیطی، رفتاری و شخصیتی مرتبط با ارتکاب جرم در گذشته، از معاینه‌ها، مصاحبه‌ها و آزمایش‌های تفصیلی روانی-پزشکی استفاده می‌کنند (Kemshal, 2001,17). مبتنی بودن روش بالینی بر تشخیص فرد سنجش‌گر و نبود ساختارمندی و قابلیت پیش‌بینی، آن را در معرض اعمال سلیقه‌های شخصی سنجش‌گران و گاهی سوگیری‌های غیرعلمی قرار می‌دهد. این موضوع موجب بروز انتقادات بسیاری به این روش شده است که در نتیجه آن‌ها و به تدریج روش‌های سنجش آماری مجال رشد و توسعه یافته‌اند.

در نظام حقوقی ایران، گاه از روش‌های غیرعلمی و گاهی هم از روش‌های علمی در سنجش خطر جرم استفاده شده است. اما در میان روش‌های علمی از روش‌های آماری استفاده نشده و بیشتر بر روش بالینی از طریق تشکیل پرونده شخصیت در مرحله اجرای مجازات تأکید شده است. از این‌رو، این تحقیق می‌تواند دریچه جدیدی فراروی نظام حقوق داخلی بگشاید تا از دستاوردهای جدید علوم جنایی استفاده نماید. سنجش آماری خطر جرم شامل روش‌های مختلفی است. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با بررسی روش‌های گوناگون سنجش آماری خطر جرم (بیشتر در نظام‌های حقوقی آمریکایی و اروپایی) به این سؤال بنیادی پاسخ داده شود که آیا سنجش آماری خطر جرم می‌تواند همانند روش بالینی ارتباطی با آرمان بازپروری بزهکاران داشته باشد؟

الف) سنجش آماری ایستا

سنجش آماری ایستا که «طبقه‌بندی عینی بزه‌کاران» نام‌گذاری شده، در دهه بیستم میلادی ابداع و از دهه هفتاد در نهادهای عدالت کیفری گسترش یافته است. این روش برای نخستین بار در قالب استفاده از عواملی همچون تعداد محکومیت‌های سابق برای پیش‌بینی تکرار جرم و تخلف از دستورالعمل‌های آزادی مشروط مطرح گردید. در سال ۱۹۲۳ م هارت و سپس برگس در سال‌های ۱۹۲۸، ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ م تلاش کردند تا از نظر آماری ارتباطی علی میان عواملی چون تعداد محکومیت‌های سابق با احتمال تکرار جرم و احتمال تخلف از دستورالعمل‌های آزادی مشروط برقرار نمایند.

در این روش، با توجه به مطالعه تعداد بسیاری از پرونده‌ها، عوامل معینی که از نظر آماری با تخلف یا مراعات دستورالعمل‌های آزادی مشروط مرتبط‌اند انتخاب می‌شوند. برگس نخست ۲۲ عامل را برای این منظور گزینش نمود و یک جدول آزمایشی طراحی کرد. وی این جدول را در مورد تمامی پرونده‌های دارای احتمال ضعیف و قوی تخلف به‌کار برد (Kemshal, 2003, 50). روش وی مبتنی بر محاسبات آماری احتمالات است و در آن تلاش می‌شود تا با توجه به مشابهت‌های فرد با افرادی که وجود خطر جرم در آنها سابقاً به اثبات رسیده است، سنجش خطر جرم انجام شود (Ibid, 64). روش آماری یاد شده از دهه بیستم میلادی آغاز گردید، اما تا دهه هفتاد میلادی به عنوان رویکردی حاشیه‌ای در کنار سنجش بالینی قرار داشت.

دو پژوهشگر به نام‌های فیلی و سیمون در سال ۱۹۹۲ م با نگارش مقاله معروف خود «کیفرشناسی نو» این ایده را مطرح کردند که رویه‌های موجود در نهادهای عدالت کیفری ایالات متحده آمریکا نشان‌دهنده این است که از دهه هفتاد میلادی سنجش آماری ایستا به‌عنوان رویکرد غالب در این نهادها گسترش یافته است (ماری، ۱۳۸۳، ص ۳۳۵).

۱. روشی آماری با نگرشی ایستا

۱.۱. روش آماری

سنجش آماری بر محاسبات آماری احتمالات مبتنی است. این روش دارای ریشه‌هایی در روش‌های آماری محاسبه خطر در صنعت بیمه است. در واقع واژه «Actuarate» که فیلی و سیمون آن را برای نام‌گذاری روش‌های غیربالینی سنجش به‌کار برده‌اند، فن‌آوری و تکنیک خاصی است برای استفاده از روش‌های آماری و محاسبه احتمالات برای پیش‌بینی خطر در صنعت بیمه و امور مالی. روش‌های آماری و محاسبه احتمالات در خصوص موضوعات مختلف نظیر احتمال فوت بیمه‌گذار، در وهله نخست به شناسایی میزان فراوانی عواملی نظیر

اعتیاد و سن بالای ۷۰ سال و غیره در میان افراد فوت شده سابق می‌پردازد، سپس با توجه به میزان فراوانی هر یک از عوامل - که اصطلاحاً «عوامل خطر» نامیده می‌شوند- به امتیازدهی به آنان می‌پردازد. در نهایت امتیازبندی‌های حاصل از مجموع عوامل مشابه موجود را در دو یا چند سطح طبقه‌بندی می‌کند. بالاترین سطح طبقه‌بندی قاعداً طبقه‌ای است که بیشترین امتیاز را از میان عوامل مختلف به دست می‌آورد. به این ترتیب، هر بیمه‌گذار جدیدی که به شرکت بیمه مراجعه می‌کند، با توجه به عوامل مشابهی که دارد موضوع امتیازدهی قرار گرفته، در قالب یکی از طبقه‌ها یا گروه‌های خطر شناسایی می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، ص ۷۲۹). سنجش آماری خطر جرم نیز دقیقاً منطبق با این دیدگاه طبقه‌ای و گروهی است. در این روش، از رهگذر به‌کارگیری فنون آماری در مورد عوامل خطری چون سابقه محکومیت، مبنایی برای طبقه‌بندی گروه‌های خطر بزهکاران فراهم می‌شود. وجه شباهت افراد هر گروه، امتیاز آماری است که از برآیند محاسبات آماری عوامل خطر درباره آن‌ها به دست آمده است.

پس می‌توان گفت که در روش آماری، بزهکار به عنوان یک شخصیت منفرد سنجش نمی‌شود، بلکه در این خصوص می‌توان شاهد تغییر دیدگاه از سنجش فردی بزهکار به سنجش گروهی بزهکاران بود (Robinson, 2002,6). در سنجش آماری به افراد بزهکار به عنوان اعضای یک گروه یا طبقه خطر دار (نگاه جمعی و توده‌ای) نگاه می‌شود و نه مانند سنجش بالینی به صورت موردی و انفرادی (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، ص ۷۳۱). طبیعی است که از این دیدگاه، سنجش خطر جرم - برخلاف سنجش بالینی - مبتنی بر علت‌شناسی پدیده جنایی و کشف عوامل واقعی ارتکاب جرم نیست، بلکه سنجش به یک فرایند نشانه‌شناسی در خصوص عوامل خطر تنزل یافته است؛ فرایندی که در آن برای سنجش خطر، به جای تمرکز بر ویژگی‌های فردی شخصیت بزهکار، به امتیازهای آماری او توجه می‌شود. به این ترتیب می‌توان شاهد «آماری شدن» مفاهیم بزهکار و بزهکاری در سنجش خطر جرم بود (قاسمی مقدم، ۱۳۸۸، ص ۱۹۶).

۲.۱. نگرش ایستا

آنچه در سنجش آماری به عنوان موضوع سنجش بررسی می‌شود، ویژگی‌های فردی شخصیت بزهکار نیست، بلکه عوامل مشابه گروهی با عنوان «عوامل خطر جرم» است. عوامل خطر چیزی نیستند جز وجوه شباهت میان گروه‌های بزهکاران. از این رو این گونه عوامل می‌توانند طیف وسیعی از وجوه شباهت را دربر گیرند؛ برای نمونه اعتیاد، بیکاری و داشتن سابقه کیفری.

بسیار روشن است که برخی از عوامل پیش‌گفته دارای ویژگی ایستایی و تغییرناپذیری‌اند. عواملی مانند سابقه محکومیت از این دست به‌شمار می‌روند، چراکه اساساً عواملی پیشینه‌ای و

بدون تغییرپذیری و پویایی اند (Kemshal, 2001,14)؛ بنابراین نمی توان آن ها را موضوع برنامه های اصلاحی - درمانی قرار داد. در کنار این دسته از عوامل، می توان به عواملی اشاره کرد که برخلاف عوامل دسته نخست، دارای ویژگی تغییرپذیری و پویایی اند؛ برای نمونه عواملی نظیر اعتیاد و بیکاری از دسته عواملی به شمار می روند که در وضعیت کنونی فرد نیز استمرار داشته و در طول زمان قابل اصلاح اند. عوامل دسته نخست «عوامل خطر ایستا» و عوامل دسته دوم «عوامل خطر پویا» نامیده می شوند. در روش نخست از سنجش آماری خطر جرم که در این مقاله از آن با عنوان «سنجش آماری ایستا» یاد می شود، افزون بر ویژگی آماری بودن، ویژگی دیگری نیز مدنظر است که می توان آن را نگرش ایستا نامید. به موجب این نگرش، از توجه به عوامل خطر پویا چشم پوشی شده، ابزارهای آماری صرفاً به سنجش عوامل خطر ایستا می پردازند.

۲. سنجه های آماری

سنجش آماری خطر جرم یک سنجش ساختارمند است، چراکه فرایند امتیازدهی به عوامل خطر در قالب یک سری جدول های آماری یکپارچه و منسجم به کار گرفته می شود. هر یک از جدول های آماری سنجش خطر جرم را یک سنجه (Scale) می نامند. هر سنجه آماری معمولاً پرسش نامه ای شامل پرسش های مختلفی است. پرسش ها معمولاً درباره داشتن سوء سابقه کیفری، سن نخستین بازداشت، داشتن سابقه حبس، و طول مدت حبس های پیشین است. در هر سنجه برای هر یک از پاسخ های احتمالی یک امتیاز خاص در نظر گرفته می شود. مجموع امتیازهای به دست آمده از پاسخ به هر یک از پرسش ها نشان دهنده میزان خطر جرم بزهکار است (پاک نهاد، ۱۳۸۹، ص ۲۰۵).

سنجه های آماری از نظر نوع بزهکارانی که تحت پوشش قرار می دهند به دو دسته تقسیم می شوند: سنجه های عمومی برای سنجش خطر جرم تمامی بزهکاران، و سنجه های تخصصی که معمولاً شامل دو نوع سنجه می شوند؛ سنجه های بزهکاران جنسی و سنجه های مرتکبان جرائم خشونت آمیز. مثال بارز سنجه های آماری عمومی، سنجه «اطلاعات آماری ناظر بر تکرار جرم» است. این سنجه از اواخر دهه هفتاد میلادی برای سنجش خطر جرم بزهکاران برای دادن آزادی مشروط در کانادا به وجود آمده است (Cormier, 2000,13) در خصوص سنجه های تخصصی می توان به «سنجه سنجش سریع خطر تکرار جرم جنسی» اشاره کرد. این سنجه ویژه سنجش خطر تکرار جرم بزهکاران جنسی طراحی شده و شامل چهار عامل خطر: سن، سوابق جرائم جنسی، سوابق تهاجم به بزه دیده مذکر و سوابق تهاجم به بزه دیده غریبه می گردد (Grubin, 2004,103).

در سنجش‌های آماری ایستا می‌توان شاهد نگرش ایستا به عوامل خطر بود. در تمامی این نوع سنجش‌ها صرفاً به سنجش عوامل خطر ایستا توجه می‌شود. برای نمونه در سنجش Static-2002 که ویژهٔ بزهکاران جنسی است، صرفاً به سنجش پنج دسته از عوامل خطر ایستا پرداخته می‌شود: سن، پایداری بزهکاری جنسی در گذشته، تمایلات انحراف‌آمیز در بزهکاری‌های جنسی سابق، نوع رابطه با بزه‌دیدگان سابق و سوابق کیفری دیگر جرائم ارتكابی.

نتیجهٔ به‌کارگیری سنجش‌های آماری، طبقه‌بندی بزهکاران به لحاظ خطر جرم است. این نوع طبقه‌بندی معمولاً بزهکاران را از نظر میزان امتیازات به‌دست آمده از عوامل خطر، در سه طبقهٔ کم‌خطر، میانه‌خطر و بیش‌خطر طبقه‌بندی می‌کند. گفتنی است دربارهٔ این طبقه‌بندی اتفاق نظر وجود ندارد. برای نمونه درحالی‌که معمولاً در سنجش‌های به‌کاررفته در نظام کیفری اسکاتلند از این مدل سه طبقه‌ای پیروی می‌شود، در انگلستان از یک طبقه‌بندی چهار درجه‌ای استفاده می‌شود که شامل چهار گروه کم‌خطر، میانه‌خطر، بیش‌خطر و بسیار بیش‌خطر است (Kemshal, 2008, A, 51).

هدف از طبقه‌بندی آماری بزهکاران، دقت در تخصیص منابع مالی و انسانی است. امروزه نهادهای عدالت کیفری فرهنگ اقتصادمداری را پذیرفته‌اند که تأکید آن بر صرفه‌جویی در استفاده از منابع است. این فرهنگ با عنوان رویکرد هزینه-فایده در نهادهای عمومی و دولتی شناخته می‌شود (گارلند، ۱۳۸۳، ص ۷۴۷). به‌این ترتیب، انتظار معقول این است که نهادهای عدالت کیفری با توجه به قرارگرفتن هر فرد در طبقه‌های مختلف از کم‌خطر تا بیش‌خطر، به تخصیص منابع متناسب با آن‌ها پردازند (Kemshal, Maguire, 2001, 250). افزون‌براین، طبقه‌بندی ساختارمند بزهکاران، امکان تفکیک منطقی میان ضمانت اجرای کیفری و به‌کارگیری متناسب آن‌ها در هر یک از طبقات را فراهم می‌سازد.

۳. ارزیابی روش ایستا

۳.۱. مزایا

۳.۱.۱. ساختارمند بودن

سنجش آماری، روشی منسجم و یکپارچه برای تعیین خطر جرم در قالب امتیازبندی‌های گروهی است؛ ازاین‌رو، این روش مبتنی بر سنجش‌های آماری و ساختارمنداست که از نظر تئوریک هیچ جایی برای اعمال قضاوت‌های شخصی در انتخاب عوامل خطر و امتیازدهی به آن‌ها باقی نگذاشته است (Grubin, 2004, 100). بنابراین در مقایسه با سنجش بالینی از عینیت‌گرایی بیشتری برخوردار است و به نتایج قابل پیش‌بینی‌تری دست می‌یابد. البته تحقیقات تجربی در این باره نشان می‌دهد که تأثیرپذیرفتن این نوع سنجش‌ها از قضاوت‌های شخصی

در بسیاری از موارد تنها در حد یک مبنای تئوریک باقی مانده است؛ زیرا آنچه در عمل اتفاق می افتد، جایگزینی مستقیم قضاوت حرفه‌ای به وسیله ابزارهای آماری نبوده، بلکه ترکیبی از این دو است (Kemshal, Maguire, 2001,249).

۲.۱.۳. سهولت به کارگیری

به کارگیری سنجش‌های آماری برای سنجش خطر جرم بسیار ساده‌تر از سنجش‌های بالینی است، زیرا در این ابزارها به جای ویژگی‌های فردی بر معیارهای عینی به نام عوامل خطر تمرکز می‌شود. این معیارها برای پرسنل نهادهای عدالت کیفری به شکل ساده‌تری قابل شناسایی، نمره‌گذاری و طبقه‌بندی‌اند (Maurutto, 2005,441).

۲.۳. معایب

۱.۲.۳. نشانه‌شناسی به جای علت‌شناسی

در سنجش‌های آماری به جای تمرکز بر علت‌شناسی جنایی، به شناسایی عوامل خطر به عنوان نشانه‌های بروز خطر جرم بسنده می‌شود؛ به این ترتیب جایگاه سنجش خطر جرم از یک علم علت‌شناسی به نوعی نشانه‌شناسی سطحی تنزل می‌یابد. لذا نمی‌توان از سنجش‌های آماری انتظار کشف روابط علت و معلولی بین عوامل جرم و ارتکاب آن را داشت. چه بسا عوامل خطری که صرفاً به علت تقارن زمانی در ردیف عوامل نشانه‌ای خطر جرم قرار گرفته‌اند (Kemshal, 2008 b,27).

۲.۲.۳. مخالفت با فرض تغییر

سنجش آماری ایستا به علت تمرکز صرف بر روی عوامل خطر ایستا دارای رویکردی ایستا به خطر جرم است؛ از این رو با فرض تغییر بزهکار در تضاد است. این گونه از سنجش‌ها ارائه‌دهنده سطح ثابتی از خطر جرم‌اند و نسبت به عوامل خطر پویا نظیر بیکاری و اعتیاد بی‌توجه‌اند (Maurutto, 2005,441). دن اندروز بر این باور است که سنجش‌های آماری ایستا نمی‌توانند پیشنهادات اثربخشی را برای برنامه‌های اصلاحی - درمانی ارائه دهند، زیرا این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که بزهکار فردی متغیر است که به‌طور هم‌زمان دارای عوامل خطر ایستا و پویاست. این نوع سنجش‌ها، ایده تغییر را قبول ندارند. اندیشه اصلی در آن‌ها این است که گروه‌های بزهکار دارای سطح ثابتی از خطرند و اعضای یک گروه خطردار نمی‌توانند به گروه ضعیف‌تر یا شدیدتر نقل مکان کنند (Hannah-Moffat, 2005,33).

ب) سنجش آماری پویا

اصولاً سنجش آماری ایستا و سنجش آماری پویا در به‌کارگیری روش آماری با یکدیگر مشابه‌اند. آنچه موجب تفاوت این دو از یکدیگر می‌شود، نحوه نگرش هر یک از آن‌ها به عوامل خطر جرم است. سنجش آماری پویا همان‌گونه که از نام آن پیداست، افزون بر عوامل خطر ایستا به «عوامل خطر پویا» نیز توجه می‌کند.

از نظر تاریخی، نخستین گام‌های عملی در راستای شکل‌گیری این نوع سنجش‌ها با به‌کارگیری و توسعه سنجه ویسکانسین در دهه هشتاد میلادی انجام گرفت. عوامل خطر موجود در سنجه یادشده مبتنی بر گزارش‌های رسمی بود، از این رو شامل عوامل ایستایی همچون نخستین بازداشت و نخستین حبس بزهکار می‌شد. با این حال از توجه به عوامل خطر پویا غفلت نشده است. در این سنجه به عواملی چون بهداشت روانی، سوء مصرف مواد، نگرش و رویکرد، و اشتغال بزهکار توجه ویژه‌ای می‌شد (Taxman, 2006,30).

همان‌گونه که از سنجه ویسکانسین برمی‌آید، در سنجش‌های آماری پویا علاوه بر سنجش عوامل ایستا، به عوامل پویایی نظیر بهداشت روانی نیز توجه می‌شود. سنجش این‌گونه عوامل پویا مستلزم به‌کارگیری روش‌های بالینی از قبیل مصاحبه و معاینه است. داده‌های به‌دست آمده از روش‌های بالینی سرانجام در یک جدول امتیازبندی قرار گرفته، در کنار عوامل خطر ایستا، مشمول فرایند سنجش آماری می‌شوند.

۱. نیاز جرم‌زا

از دیدگاه جرم‌شناسی، مفهوم نیاز دربردارنده دو مفهوم نیاز جرم‌زا و نیاز غیرجرم‌زاست. نیاز جرم‌زا نیازی است که رابطه آن با احتمال تکرار جرم بر اساس مطالعات تجربی به اثبات رسیده است؛ برای نمونه نیاز جنسی یکی از نیازهای جرم‌زا در بزهکاری جنسی است. سایر نیازهای بزهکاران از قبیل نیاز به مسکن یا تغذیه مناسب در دایره مفهوم نیاز غیرجرم‌زا قرار می‌گیرند (Maurutto, 2005,443). تبیین نیاز جرم‌زا مستلزم ارائه گونه‌ای از مفهوم‌شناسی است که در آن روابط میان مفهوم نیاز با خطر جرم ترسیم شود.

۱.۱. نیاز جرم‌زا/ خطر ایستا؛ در رویارویی

خطر ایستا مبتنی بر این ایده است که «گذشته می‌تواند در آینده تأثیرگذار باشد». این مفهوم نشان می‌دهد که گذشته فرد تا چه میزان می‌تواند نشان‌دهنده احتمال بزهکاری وی در آینده باشد. در مقابل، مفهوم نیاز جرم‌زا بیانگر سطح نارسایی‌های موجود است. نارسایی‌هایی که گرچه ریشه در گذشته دارند، اما در وضعیت کنونی بزهکار به عنوان عواملی پویا تأثیرگذارند

(Taxman, 2006,31). این مفهوم بر پایه عوامل پویایی نظیر بیکاری، اعتیاد، عصبی بودن و نگرش های منفی بزهکار شکل می گیرد. از این رو خود نیز دارای وصفی پویا و تغییرپذیر است (Craissati, 2004,41). امروزه نیاز جرمزا یکی از عوامل تعیین کننده در برنامه های اصلاحی-درمانی در نظام های مختلف حقوقی است، چراکه می تواند نشان دهنده عوامل پویای خطر جرم در بزهکاران باشد؛ عواملی که بیانگر رهنمودهای اصلی برای تغییر بزهکاران اند (Hannah-Moffat, 2005,34).

به این ترتیب روشن گردید که وجه تمایز اصلی میان خطر ایستا و نیاز جرمزا، پویایی مفهوم نیاز است. وجه تمایز یادشده از دیدگاه برنامه های اصلاحی-درمانی در واقع نشان دهنده برتری و مزیت نیاز جرمزا نسبت به خطر ایستاست. با این حال برتری و مزیت نیاز جرمزا بر خطر ایستا صرفاً در پویایی آن خلاصه نمی شود، بلکه برخی از پژوهش های فراتحلیلی نشان دهنده این مطلب اند که عوامل نیاز جرمزا به طور متوسط رابطه بیشتری با احتمال تکرار جرم بزهکاران دارند (Cormier, 2000,14).

۲.۱. نیاز جرمزا/خطر پویا؛ دو روی یک سکه

احیای مفهوم نیاز در سنجش خطر جرم به تدریج موجب شکل گیری مفهوم شناسی جدیدی از خطر جرم گردیده است. در رویکرد جدید، خطر جرم به دو مفهوم خطر جرم ایستا و خطر جرم پویا قابل تقسیم است. در واقع، خطر جرم پویا تعبیر جدیدی برای اشاره به ماهیت تغییرپذیر خطر جرم است. از این منظر، خطر جرم مفهومی ثابت و ایستا نیست، بلکه با کاهش یا افزایش عوامل پویا تغییر می یابد؛ برای مثال کاهش یا افزایش گرایش های مجرمانه می تواند در کاهش یا افزایش خطر جرم مؤثر باشد (Maurutto, 2005,442).

در تبیین رابطه میان نیاز جرمزا و خطر پویا باید گفت این دو مفهوم از تأثیرگذاری متقابل میان خطر آماری و نیاز بالینی شکل گرفته اند. پس از مطرح شدن مفهوم خطر آماری در سنجش خطر جرم و توسعه سنجه های آماری ایستا، بروز کاستی هایی در این سنجه ها موجب احیای مفهوم نیاز بالینی گردید. اما این بار، نیاز نه در قالب یک مفهوم بالینی صرف، بلکه در شکلی جدید و در چارچوب جدول های آماری مطرح گردید.

در مقابل، شکل گیری مفهوم خطر پویا نیز تحت تأثیر توجه به نیاز بالینی بوده است، چراکه خطر پویا مفهومی تغییر شکل یافته از خطر ایستا است که در آن بر جنبه های پویا و تغییرپذیر خطر جرم تأکید می شود. این مفهوم سازی از خطر جرم، ناشی از توجه به عوامل خطری است که در وضعیت کنونی فرد به صورتی پویا تأثیرگذارند. توجه به عوامل خطر پویا مشخصاً ناشی از ضرورت توجه به شناخت بالینی و نیازهای جرمزای بزهکاران بوده است.

پرسشی که در باب رابطه میان نیاز جرم‌زا و خطر پویا مطرح است، این است که آیا این دو مفهوم، مترادف یکدیگرند یا خیر؟ برخی از نویسندگان بر این باورند که گرچه این دو مفهوم دارای شباهت‌هایی با یکدیگرند، اما دو مفهوم جدا و مستقل‌اند. از این دیدگاه خطر پویا بر عوامل متغیری دلالت می‌کند که نشان‌دهنده احتمال وقوع جرم در آینده‌اند؛ عواملی از قبیل داشتن رویکردهای مجرمانه. در مقابل نیاز جرم‌زا بر عوامل متغیری دلالت دارد که در صورت تغییر می‌توانند از وقوع جرم در آینده پیشگیری کنند؛ عواملی نظیر نیازهای اقتصادی فرد بزهکار (Taxman, 2006,49).

با این حال، تفاوت میان این دو مفهوم بسیار ناچیز و شکننده است، زیرا هر دو بر عوامل پویایی دلالت می‌کنند که در وضعیت کنونی فرد بزهکار تاثیرگذارند. این عوامل جملگی تغییرپذیرند و با ایجاد تغییر در آن‌ها می‌توان احتمال ارتکاب جرم در آینده را کاهش داد. تنها تفاوتی که در این دو مفهوم وجود دارد این است که نیاز جرم‌زا دارای جنبه سلبی است و بر نبود عاملی مثبت درباره بزهکار اشاره می‌نماید و خطر پویا دارای جنبه ایجابی است و بر وجود عاملی منفی در زندگی بزهکار دلالت می‌نماید. هرچند با دقت نظر می‌توان دریافت که عوامل منفی پویا نیز برآمده از نبود عوامل مثبت‌اند. بنابراین می‌توان این ادعا را مطرح نمود که دو مفهوم خطر پویا و نیاز جرم‌زا دو روی یک سکه‌اند؛ چراکه تفکیک مصادیق این دو امری بسیار دشوار است. در سیاست‌های رسمی اصلاحی - درمانی در نظام‌های مختلف حقوقی نظیر کانادا، مفهوم نیاز جرم‌زا با عنوان «عوامل خطر پویا» مطرح می‌گردد (Hannah-Moffat, 2005,39).

۲. سنجه‌های آماری پویا

سنجه‌های آماری پویا از نظر روش کلی، سنجه‌هایی آماری‌اند. آنچه به‌عنوان مبنای اظهارنظر در زمینه سنجه‌های خطر جرم ملاک عمل است، جدول‌های آماری خطر جرم‌اند. از این رو تعاریف کلی در مورد روش آماری که در خصوص سنجه‌های آماری ایستا بیان گردید، در این جا نیز صادق‌اند. با این حال این سنجه‌ها دارای تفاوت‌های مهمی نسبت به سنجه‌های آماری ایستا هستند.

سنجه‌های آماری پویا را می‌توان از دو نظر ترکیبی دانست؛ نخست اینکه در این نوع سنجه‌ها افزون بر عوامل خطر ایستا به سنجه‌های عوامل خطر پویا/ نیاز جرم‌زا نیز پرداخته می‌شود، لذا از حیث عوامل مورد سنجه‌ها، ترکیبی از عوامل خطر ایستا و خطر پویا/ نیاز جرم‌زا را دربر می‌گیرند. دوم اینکه سنجه‌های عوامل نیاز جرم‌زا غالباً مستلزم به‌کارگیری روش‌های سنجه‌بالینی است، از این رو سنجه‌های آماری پویا در درون ساختار خود از یافته‌های

سنجش های بالینی نیز بهره مند می گردند. باین حال سنجه های یادشده از نظر شکلی سنجه هایی آماری اند، چراکه تمامی نتایج به دست آمده در چارچوبی آماری مورد امتیازبندی قرار گرفته و به عنوان ملاک سنجش استفاده می شود. در سنجش خطر پویا آنچه تعیین کننده است، جدول امتیازبندی آماری است.

همان گونه که بیان شد سنجه های آماری پویا به طور هم زمان و ترکیبی به سنجش عوامل خطر ایستا و پویا می پردازند. از این نظر خطر جرم از حاصل جمع امتیازهای به دست آمده در مورد عوامل خطر ایستا، عوامل پویای پایدار و عوامل پویای ناپایدار تعیین می شود. مدل سنجش در سنجه های آماری پویا شباهت زیادی با مدل های پزشکی سنجش خطر دارد (Grubin, 2004,97).

افزون بر این، اشاره شد که سنجه های آماری پویا در درون ساختار خود از یافته های سنجش های بالینی در خصوص سنجش عوامل نیاز جرمزا استفاده می کنند. این به آن معناست که انجام سنجش های بالینی برای سنجش عوامل نیاز جرمزا - هرچند اجتناب ناپذیر است - اما روش اصلی و نهایی سنجش خطر جرم در سنجه های آماری پویا نیست، بلکه روشی است که در زیرمجموعه روش کلی آماری قرار می گیرد. برای نمونه در مورد سنجش یکی از نیازهای جرمزای بزهکاران جنسی که معمولاً با عنوان «تمایلات جنسی انحراف آمیز» شناخته می شود، از روش های بالینی نظیر مصاحبه و تشویق به خودگزارش دهی استفاده می شود. با این حال نتایج به دست آمده سرانجام در جدول های آماری قرار گرفته، بر اساس امتیازبندی های ساختارمند ملاک عمل قرار می گیرند (Craissati, 2004,62). برای تبیین بیشتر این نوع روش می توان به بررسی سنجه «سطح فهرست خدمات» (Level of Service Inventory) پرداخت.

از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی گروهی از سنجه های خطر/نیاز با عنوان «سطح فهرست خدمات» (LSI) در نهادهای عدالت کیفری کانادا گسترش و توسعه یافت. نخست نام اولیه این گروه از سنجه ها، «سطح فهرست مراقبت» بود و به عنوان ابزاری برای تعیین سطح مناسبی از مراقبت برای بزهکاران استفاده می شد. به تدریج، هم نام و هم هدف سنجه تغییر یافت، به گونه ای که نام آن به «سطح فهرست خدمات» تبدیل شد و در دهه ۱۹۹۰ میلادی بازنگری گردید. نسخه بازنگری شده آن با نام «سطح فهرست خدمات - بازنگری شده» (LSI-R) استفاده شد و در آن بر اولویت درمان بزهکاران تأکید گردید (Maurutto, 2005,442).

سنجه LSI بر اساس یافته های تجربی در زمینه تکرار جرم، نظریات تخصصی مأموران دوره مراقبت، و رویکرد یادگیری اجتماعی به رفتار جنایی پایه ریزی شده است و در آن به سنجش عوامل خطر ایستا و پویا پرداخته می شود. هدف از طراحی این سنجه، کاهش کنترل بر موارد غیرضروری و شناسایی عوامل خطر پویا برای درمان و تغییر بزهکاران اعلام شده است.

براین اساس، نسخه‌های مختلف این سنجه دارای شکلی مشابه‌اند. تعداد شاخص‌های عوامل خطر در نسخه اولیه LSI، ۶۲ شاخص بوده که در «سطح فهرست خدمات-بازنگری شده» به ۵۴ شاخص کاهش یافته است. شاخص‌های سنجش شده در این سنجه به ده نوع شاخص تقسیم‌بندی شده‌اند:

۱. سوءسابقه کیفری (شامل ۱۰ شاخص)؛ ۲. تحصیلات/اشتغال (با ۱۰ شاخص)؛ ۳. مشکلات اقتصادی (۲ شاخص)؛ ۴. مسائل خانوادگی و تأهل (۴ شاخص)؛ ۵. سکونت (۳ شاخص)؛ ۶. اوقات فراغت و سرگرمی (۲ شاخص)؛ ۷. دوستان و آشنایان (۵ شاخص)؛ ۸. مسائل مربوط به الکل (۹ شاخص)؛ ۹. امور عاطفی/شخصی (۵ شاخص)؛ ۱۰. نگرش/سوگیری (۴ شاخص)؛ (Ibid,442).

در نسخه‌های اولیه LSI، هر شاخص با پاسخ‌های آری/خیر امتیازدهی می‌شد و امتیاز نهایی خطر/نیاز برای طبقه‌بندی بزهکاران به پنج طبقه بسیار کم‌خطر، کم‌خطر، میانه‌خطر، بیش‌خطر و بسیار بیش‌خطر استفاده می‌گردید. در نسخه‌های بعدی و به‌ویژه در نسخه LSI-R تأکید ویژه‌ای بر عوامل خطر پویا می‌شود. بزهکاران در سه طبقه کم‌خطر، میان‌خطر و بیش‌خطر قرار می‌گیرند. از این طبقه‌بندی برای تعیین سطح خطر و نیازهای جرم‌زای بزهکاران و نیز تعیین مداخله‌های اصلاحی - درمانی استفاده می‌شود (Ibid,443).

۳. ارزیابی روش آماری پویا

روشن است که سنجش آماری پویا نسبت به روش پیشین یعنی سنجش آماری ایستا، از نظر شکلی (شکل آماری و ساختارمندی) و از جهت ماهوی (ماهیت عوامل خطر که دربردارنده عوامل پویا نیز می‌شوند) برتری محسوسی دارد. به همین علت می‌توان آن را از نظر شکلی و ماهوی به سنجش واقعی خطر جرم نزدیک‌تر دانست. با این حال، این سنجش نیز همواره با مسائلی روبه‌رو بوده است (Kemshal, 2003,69).

کوینزی بر این باور است که گرچه توجه به نیازهای جرم‌زا موجب وارد کردن عوامل پویا و بالینی در ساختار این نوع سنجش‌ها شده است، اما سنجش‌های یادشده به علت پیچیدگی و پویایی عوامل پویا، پیچیدگی‌های بیشتری نسبت به سنجش‌های آماری ایستا دارند؛ چراکه امتیازگذاری دقیق برای هر یک از عوامل پویا کار دقیق و دشواری است. فرایند امتیازگذاری برای عوامل پویا در واقع تلاشی است در راستای کمی کردن امور کیفی؛ موضوعی که همواره با چالش‌های متعددی روبه‌رو بوده است (Ibid,69).

در پایان بحث در مورد سنجش آماری پویا می‌توان نکته‌ای را در خصوص ترکیبی بودن این نوع سنجش خاطر نشان ساخت. همان‌گونه که گفته شد، در سنجش آماری پویا، میزان

خطر جرم هر بزهکار، با جمع‌بندی امتیازات حاصله از سنجش عوامل خطر ایستا و عوامل خطر پویا به دست می‌آید. از این دیدگاه می‌توان این نوع سنجش را سنجشی ترکیبی دانست. با این حال از آنجا که چارچوب کلی و نهایی سنجش خطر جرم مبتنی بر جدول‌های امتیازبندی آماری است، نمی‌توان سنجش آماری پویا را در معنای دقیق کلمه یک سنجش ترکیبی آماری/بالینی دانست. اتفاقی که در این گونه سنجش افتاده است، نوعی ادغام یافته‌های سنجش بالینی در خصوص نیازهای جرم‌زا در جدول‌های آماری است.

ج) سنجش ترکیبی آماری/بالینی

از میانه دهه ۱۹۹۰ میلادی، گروه جدیدی از سنجش‌ها (LSI) با عنوان «سطح فهرست خدمات/مدیریت پرونده» (Level of Service/Case Management Inventory) در کشور کانادا ابداع و به کارگیری شد. در حالی که نسخه‌های اولیه LSI به طبقه‌بندی بزهکاران در راستای اهداف نظارتی و کنترلی می‌پرداختند، ابداع نسخه‌های جدید در راستای اعمال مداخله‌های اثربخش و کاهش خطر، در بردارنده سنجش بالینی نیز می‌شوند. هدف اصلی از ابداع این سنجش‌ها، تغییر بزهکاران بیش‌خطر به بزهکاران کم‌خطر بوده است. این هدف با ترکیب سنجش‌های آماری و روش‌های بالینی دنبال می‌شود. در نسل سوم از سنجش‌ها، سنجش‌های آماری خطر/نیاز با سنجش‌های بالینی ترکیب شده‌اند (Maurutto, 2005,446).

۱. ساختار ترکیبی سنجش‌ها

این گروه از سنجش‌های ترکیبی حداقل شامل سه سنجش جدیدند. «سطح خدمات-بازنگری شده اونتاریو» (Level of Service Inventory – Revised Ontario)، «سطح فهرست خدمات/مدیریت پرونده جوانان» (YLS/CMI) و «سطح فهرست خدمات-بازنگری شده/مدیریت پرونده» (LSI-R/CMI). اگرچه تفاوت‌هایی میان این سنجش‌ها وجود دارد، اما تمامی آن‌ها دارای یک صورت‌بندی مشابه‌اند (Maurutto, 2005,446).

این نوع سنجش‌ها نوعاً دارای ده بخش‌اند. نخستین بخش با عنوان «عوامل عمومی خطر/نیاز» دربرگیرنده سنجش‌های اولیه خطر/نیاز LSI است. البته در اینجا به جای جنبه‌های منفی خطر به جنبه‌های مثبت نیاز توجه می‌شود؛ برای نمونه در مورد بزهکاران جنسی به جای توجه صرف به عوامل خطری همچون سوء‌مصرف مواد، بر جنبه‌های مثبتی نظیر داشتن روابط خانوادگی سازنده برای حمایت و افزایش راهبردهای درمانی توجه می‌شود (Ibid,446).

بخش‌های بعدی این سنجش‌ها، بخش‌های جدیدی‌اند که به عوامل سنتی بالینی اختصاص دارند. از این عوامل برای تعیین سطح مراقبت و دوره درمانی بزهکار استفاده می‌شود. برای

نمونه یک بخش با عنوان «عوامل خاص خطر/ نیاز» شامل یک فهرست ۱۴ عاملی نظیر تشخیص بیماری‌های روانی، ناتوانی در حل مسئله و مهارت‌های اجتماعی می‌شود. متغیرهای اجتماعی و فرهنگی در بخشی با عنوان عوامل «اجتماعی، بهداشت و بهداشت روانی» شامل یک لیست ۲۰ عاملی دربرگیرنده سلامت جسمانی، افسردگی، بی‌خانمانی، مسائل اقتصادی، اعتماد به نفس ضعیف و احساس شرمندگی می‌شود. همچنین در بخشی با عنوان «امور تأثیرپذیری خاص» به سنجش هشت عامل شامل انگیزه، مسائل فرهنگی، مسائل قومیتی، ضریب هوشی پائین و موانع ارتباطاتی پرداخته می‌شود (Ibid,447).

در سنجش این‌گونه عوامل بالینی، به‌طور مستقل از روش‌های بالینی و مددکاری اجتماعی استفاده می‌گردد. نتایج حاصل از سنجش‌های بالینی می‌تواند در افزایش یا کاهش امتیازات خطر/ نیاز تأثیرگذار باشد. کاملاً روشن است که در این روش جدید، سنجش‌ها از یک ساختار ترکیبی شامل روش آماری و روش بالینی تشکیل شده‌اند. در این روش ترکیبی، بدون آنکه سنجش بالینی در چارچوب‌های امتیازبندی آماری ادغام شود، به‌طور مستقل بر آن تأثیر می‌گذارد.

۲. اصل تأثیرپذیری؛ به سوی اصلاح و درمان

علاوه بر ساختار ترکیبی سنجش‌های نسل سوم، این سنجش‌ها دربردارنده مفهوم جدیدی در حوزه سنجش خطر جرم نیز بوده‌اند. صورت‌بندی این سنجش‌ها به‌گونه‌ای توسعه یافته است که معنایی بیش از تعیین میزان خطر بزهکاران را دربر می‌گیرند. در واقع هدف این سنجش‌ها یافتن مبنایی برای شناسایی برنامه‌های اصلاحی - درمانی اثربخش است. امروزه سنجش خطر جرم تحت تأثیر جنبش «سنجش میزان اثربخشی برنامه‌های اصلاحی - درمانی» به‌دنبال یافتن تدابیر مشخصی جهت اثربخش‌تر کردن مداخله‌های اصلاحی - درمانی است (Grubin, 2004,90). سنجش‌های یادشده دربردارنده شناسایی و سنجش میزان «تأثیرپذیری» بزهکاران در مقابل برنامه‌های اصلاحی - درمانی‌اند (Hannah-Moffat, 2005,33) از این منظر سنجش خطر جرم نه تنها ارائه‌دهنده میزان خطر ایستا/ پویای بزهکار است بلکه با شناسایی و سنجش عوامل تأثیرپذیری بزهکار، امکان فردی‌سازی مداخله‌ها و برنامه‌های نظارتی و درمانی را فراهم می‌سازد.

بر اساس اصل تأثیرپذیری، مداخله‌های اصلاحی - درمانی باید منطبق با سبک یادگیری و زمینه‌های روان‌شناختی و فرهنگی هر یک از بزهکاران باشد. از این طریق می‌توان به طراحی و اجرای برنامه‌های اصلاحی - درمانی هدفمند در مورد بزهکاران پرداخت. به این ترتیب توجه به اصل تأثیرپذیری، یکی از مقدمات برنامه‌های هدفمند به‌شمار می‌رود. امروزه لزوم طراحی و

اجرای برنامه‌های هدفمند نه تنها ناشی از ضرورت افزایش اثربخشی برنامه‌های اصلاحی-درمانی است، بلکه این امر از لوازم رویکرد هزینه-فایده و صرفه‌جویی در منابع دستگاه عدالت کیفری است. در واقع دسترسی عمومی همهٔ بزهکاران به تمامی برنامه‌ها و خدمات نه ممکن است و نه مطلوب؛ چراکه از یک سو منابع دستگاه عدالت کیفری محدود است و از سوی دیگر همهٔ بزهکاران نسبت به تمامی برنامه‌های اصلاحی-درمانی تأثیرپذیری یکسانی ندارند (Maurutto, 2005,449).

اصل تأثیرپذیری در سنجش‌های ترکیبی موجب شکل‌گیری منطق جدیدی در سنجش خطر جرم شده است. این منطق حاکی از این است که باوجود نداشتن تأثیرگذاری عوامل نیاز غیرجرم‌زا در احتمال تکرار جرم، از این‌گونه عوامل می‌توان در راستای افزایش میزان تأثیرپذیری بزهکاران از برنامه‌های اصلاحی-درمانی و هدفمند نمودن این‌گونه برنامه‌ها سود برد. همان‌گونه که پیش‌تر بیان گردید، عوامل نیاز را می‌توان به عوامل نیاز جرم‌زا و عوامل نیاز غیرجرم‌زا تقسیم کرد. عوامل نیاز غیرجرم‌زا متغیرهایی‌اند که به‌علت نداشتن فراوانی در میان بزهکاران نمی‌توان رابطه‌ای میان آن‌ها و احتمال تکرار جرم برقرار نمود. سنجش‌های ترکیبی بر این موضوع تأکید دارند که عوامل نیاز غیرجرم‌زا در تعیین ماهیت اصلی برنامه‌های اصلاحی-درمانی تأثیری ندارند، اما در نحوهٔ ارائهٔ آن‌ها به بزهکاران مختلف مؤثرند (Ibid,448).

برای نمونه، یک طبقه از بزهکاران که دارای یک سطح از خطر/نیاز جرم‌زا هستند، ممکن است در صورت ضرورت مشمول برنامه‌های درمان مواد مخدر قرار گیرند، اما جزئیات برنامه‌ها و نحوهٔ اجرای آنها، از قبیل تعیین دست‌اندرکاران، طول مدت و اجرای گروهی یا فردی آن بر اساس اصل تأثیرپذیری و با توجه به ملاحظات اجتماعی و بهداشت روانی (نیازهای غیرجرم‌زای) فرد تعیین می‌گردد. کاملاً روشن است که ویژگی‌های فردی یک بزهکار عصبی بدون ضریب هوشی بالا، مستلزم طراحی یک برنامهٔ درمانی متناسب با وضعیت خاص اوست؛ چراکه موفقیت یک برنامه درمانی تحت تأثیر سبک یادگیری، وضعیت روانی، بلوغ شناختی و ضریب هوشی بزهکاران است. عواملی که گرچه رابطه‌ای با احتمال ارتکاب جرم ندارند، اما بر میزان اثربخشی برنامه‌های اصلاحی-درمانی تأثیرگذارند (Ibid,449).

به این ترتیب می‌توان شاهد نوزایی اصلاح و درمان و مفهوم بازپروری در پرتو توجه هم‌زمان به خطر ایستای نیاز جرم‌زا و تأثیرپذیری آن بود. این بازپروری‌گرایی را می‌توان «بازپروری‌گرایی جدید» "NEW REHABILITATION" نامید. در بازپروری‌گرایی جدید از سنجش خطر و نیاز برای پیش‌بینی میزان خطر جرم بزهکار و کشف نیازهای اصلاحی-درمانی وی استفاده می‌شود. همچنین تلاش شده است که در طراحی برنامه‌های اصلاحی-درمانی به میزان تأثیرپذیری بزهکاران از برنامه‌ها توجه شود.

۳. ارزیابی روش ترکیبی

سنجش ترکیبی را می‌توان آخرین مدل سنجش خطر جرم دانست. از این رو به نظر می‌رسد این نوع سنجش در عین حال که از مزایای موجود در نسل‌های قبلی سنجش برخوردار است، بایداز معایب آن‌ها به دور باشد. باین حال، دقت بیشتر در ساختار این نوع سنجش نشان می‌دهد که ساختار آن ترکیبی است از سنجش آماری پویا و سنجش بالینی. ترکیب یادشده به گونه‌ای است که ساختار هر یک از سنجش‌های آماری پویا و سنجش بالینی به صورت مستقل در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در واقع از سنجش بالینی برای تعدیل سنجش آماری پویا استفاده می‌شود، اما این به معنای ادغام آن‌ها در یکدیگر نیست. به همین علت معایب هر یک از سنجش‌های ترکیب شده به صورت مستقل در این نوع سنجش وجود دارد. وجود معایب سنجش آماری پویا در این نوع سنجش، اثرگذارتر از معایب سنجش بالینی است؛ چراکه مبنای اصلی سنجش در روش ترکیبی بر پایه سنجش آماری پویا استوار گشته است. بنابراین معایبی چون پیچیدگی و دشواری امتیازگذاری برای هر یک از عوامل پویا، همان گونه که در سنجش آماری پویا وجود دارد، در سنجش ترکیبی آماری/ بالینی نیز به چشم می‌خورد.

ادعان به وجود برخی معایب و نارسایی‌ها در سنجش ترکیبی آماری/ بالینی به این معنا نیست که آخرین مدل سنجش خطر جرم خالی از پیشرفت‌های جدید در این گونه سنجش‌هاست. این نوع سنجش به طور جدی به ضرورت توجه به اهداف اصلاحی- درمانی اشاره دارد.

نتیجه

سیر تحولات سنجش آماری خطر جرم نشان می‌دهد که این سنجش به تدریج به سوی اهداف اصلاحی- درمانی گرایش یافته است. در واقع ضرورت دقت در سنجش و پیش‌بینی خطر جرم موجب توجه به مفاهیمی همچون «نیاز جرم‌زا» و «تأثیرپذیری» در میان بزهکاران گردیده است. این مفاهیم و شاخص‌های مربوط به آن‌ها از یک سو با تمرکز بر عوامل پویای خطر جرم موجب افزایش دقت در سنجش آماری خطر جرم شده‌اند و از سوی دیگر با تأکید بر جنبه‌های تغییرپذیر و قابل اصلاح در ویژگی‌های فردی بزهکاران، زمینه را برای طراحی و به‌کارگیری برنامه‌های اصلاحی- درمانی درباره بزهکاران فراهم می‌آورند.

توجه هم‌زمان به سه اصل خطر، نیاز و تأثیرپذیری، رویکرد جدیدی را در سیاست‌های کنترل جرم با نام بازپروری‌گرایی جدید (New Rehabilitationism) به وجود آورده است. این

رویکرد جدید، نوعی بازپروری گرایي هدفمند است که از راه منطبق ساختن سطح و نوع مداخله با خطر، نیاز و میزان تاثیرپذیری بزهکاران، محقق می‌شود.

بنابراین نمی‌توان خطرمداری در حوزه علوم جنایی و توجه به خطر جرم را صرفاً به روش سنجش آماری ایستا تقلیل داد و نتیجه گرفت که خطرمداری به معنای مخالفت با ایده اصلاح و درمان و بازپروری است. چنین برداشتی نه تنها سودمند نیست، بلکه مطابقتی با واقعیت‌های دانش علوم جنایی ندارد.

اگرچه روش سنجش آماری ایستا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی در نظام حقوقی ایالات متحده مورد اقبال عمومی قرار گرفت، اما این موضوع نه تنها به معنای سیطره این نوع سنجش در این نظام حقوقی نبوده، بلکه سایر نظام‌های حقوقی نظیر کانادا و فرانسه نیز همواره بر لزوم توجه به عوامل پویا و تغییر بزهکاران تأکید داشته‌اند.

تمامی تحولات صورت گرفته در روشهای سنجش خطر جرم را می‌توان در راستای توجه به دو دغدغه مهم دانست: نخست کاهش میزان خطا در سنجش خطر جرم، و دوم اصلاح و درمان بزهکاران. اندیشمندان علوم جنایی از یک سو همواره تلاش کرده‌اند که روش‌های سنجش خطر جرم را در راستای کاهش پیش‌بینی‌های نادرست اصلاح کنند و از سوی دیگر همواره به کاربرد عملی یافته‌های سنجش خطر جرم در اصلاح و درمان بزهکاران توجه داشته‌اند. این دغدغه‌ها و تلاشها به شکل‌گیری سیر تحولاتی انجامیده است که به سوی ترکیب مفاهیم مختلف در راستای کاهش خطر جرم از طریق تغییر بزهکاران گرایش دارد.

در عرصه ادبیات جرم‌شناسی داخلی، شاید تا پیش از نگارش این مقاله، تصور بر این بود که سنجش آماری خطر جرم بزهکاران صرفاً به روش آماری ایستا منحصر است و از این نظر ارتباطی میان سنجش آماری خطر جرم و اصلاح و درمان بزهکاران وجود ندارد. آنچه در این تحقیق ارائه شد، نشان‌دهنده این است که در نظام حقوقی داخلی می‌توان از دستاوردهای سنجش آماری خطر جرم در راستای اهداف جرم‌شناسی علمی نظیر اصلاح و درمان بزهکاران استفاده نمود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۹). *سیاست جنایی ریسک‌مدار*. چاپ نخست، تهران، بنیاد حقوقی میزان؛
۲. قاسمی مقدم، حسن (۱۳۸۸). «*رویکرد مدیریت خطر جرم در پیش‌گیری از تکرار جرم*». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی پیش‌گیری از جرم، پیش‌گیری از تکرار جرم و بزه‌دیدگی، دفتر تحقیقات کاربردی پلیس پیش‌گیری ناجا، ۱۸۷-۲۱۰؛

۳. گارلند، دیوید، (۱۳۸۳). «*پاسخ‌های انطباقی مدرنیزم کیفری*». محمد فرجیها، مجموعه مقالات علوم جنایی (در نکوداشت استاد دکتر محمد آشوری)، ۷۴۱-۷۶۲؛
۴. ماری، فیلیپ، (۱۳۸۳). «*کیفر و مدیریت خطرها، به سوی عدالتی محاسبه‌گر در اروپا*». حسن کاشفی اسماعیل‌زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، ۳۳۱-۳۶۴؛
۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، (۱۳۸۸). «*کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو*» (درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار). تازه‌های علوم جنایی، مجموعه مقاله‌ها، بنیاد حقوقی میزان، ۷۱۷-۷۵۰.

ب) خارجی

1. Brown, Mark, (2000) "Calculations of risk in contemporary penal practice, In Dangerous Offenders, by Brown, Mark, and pratt, John, 93-108;
2. Cormier, Robert (2000) "Offender risk assessment :an overview of developments in Canada ", In Risk Assessment and Management, A Canadian Criminal Justice Perspective; 11-19;
3. Craissati, Jackie(2004) , **Managing High Risk Sex Offenders in the Community**, New York, Brunner-Routledge'
4. Grubin, Don, (2004), "The risk assessment of sex offenders", In Managing Sex Offender Risk, by Kemshal, Hazel and Mcivor, Gill, 91-110;
5. Hannah-Moffat, Kelly, (2005). "Criminogenic needs and the transformative risk subject : hybridization of risk/need in penalty, punishment and society, Volum 7, 29-51;
6. Kemshal, Hazel (2003), **Understanding Risk in Criminal Justice**, London, Mc Graw –Hill International;
7. Kemshal, Hazel, (2008) **Understanding the Cammunity Management of High Risk Offenders**, London, McGraw-Hill International;
8. Kemshal, Hazel, (2001) , **Risk Assessment and Management of Known Sexual and Violent Offenders: A review of current issues** , London, Home office;
9. Kemshal , Hazel, (2008), "Risks, rights and justice: Under standing and responding to youth risk, Sagepublications, Volume 8(1), 21-37;
10. Kemshal , Hazel, and Maguire, Mike , (2001)"Public protection, partnership and risk penalty: The multi- agency risk management of sexual and violent offenders, Punishment and Society, Vol 3, 237-264;
11. Maurutto, Paula, and Hannah- Moffat, Kelly, (2005), **Assembling risk and the restructuring of penal control**, British Journal of Criminology , Volume 46,438-454;
12. Robinson, Gwen, (2002) , **Exploring risk management in probation practice : Contemporary developments in England and Wales**, Punishment and Society, Volume 4,5-25;
13. Taxman , Faye, and Thanner, Meridith, (2006), **Risk , need and responsivity (RNR): It all depends** , Crime and Delinquency, Volume 52,28-51.